

**ه. کارکردهای منطقه‌ای:** کارکردهای منطقه‌ای از بومی، تصویری از پسوند مکان را برای هر حوزه علمیه نشان می‌دهد. وقتی می‌گوییم حوزه علمیه خراسان یا حوزه علمیه قم یا اصفهان یا هر جای دیگر، البته قم با توجه به وظایف موقتی که بر دوش گرفته بحث مجزایی می‌طلبد، ترکیبی از دو نوع وظایف داریم: وظایف حاکمیتی ملی و حتی فراملی و وظایف منطقه‌ای که به اعتبار شرایط منطقه‌ای دارد.

### کارکردهای منطقه‌ای حوزه علمیه خراسان

داستان حوزه در این دو سه‌دهه قدری تغییر یافته و به طرف مشابهت و همگون‌سازی در یک نظام گل‌خانه‌ای حرکت کرده‌ایم که همه شبیه هم و به یک شکل باشند. این موجب می‌شود نتوانیم مزیت‌های نسبی را ببینیم؛ چون همه چیز شبیه هم است. نمی‌خواهم بگویم بد است یا خوب؛ اما در بعضی جاهایش باید خودمان هم استغفار کنیم! از چیزهایی که گاهی گفته‌ایم، اما در مقام عمل چیز دیگری درآمده!

پوست‌اندازی‌های حوزه‌ها در چند دهه گذشته، احیاناً مزیت‌هایشان را هم جابه‌جا کرده است. یعنی قبلاً چیزهایی درباره حوزه خراسان گفته می‌شد که الآن معلوم نیست باشد! مثلاً من که سال ۶۰ به قم رفتم، ادبیات ادیب‌خراسانی در این جا حاکم بود، اما الآن معلوم نیست که همان‌گونه باشد! البته نمی‌خواهم نفی کنم، اما شاید تغییرات جذبی‌ای ایجاد شده باشد.

مزیت منابع انسانی هم زمانی در عرصه خطابه و منبر به صورت سنتی وجود داشت که الآن تغییرات جذبی‌ای پیدا کرده است؛ چون منبری‌های شاخص تغییر کرده‌اند و حوزه‌های دیگر هم تحولاتی داشته‌اند. زمانی بود که حوزه‌های دیگر فرصت تبلیغی کم‌تری داشتند و حوزه مشهد به‌خاطر اتصال به شهر، بستر تبلیغی مناسبی داشت. ولی الآن فرصت‌های تبلیغی حتی برای طلبه‌های قم هم کم نیست و شهرستان‌هایی مثل اصفهان هم شبیه مشهد است؛ پس نمی‌شود از مزیت‌های ناظر به بحث منابع انسانی صحبت کرد.

اما در خراسان چند گروه خاص اجتماعی داریم که حوزه در قبال تبیین و ترویج مبانی انقلاب برای آن‌ها وظایف ویژه‌ای دارد. علاوه بر جامعه بومی خراسان، دو قشر دیگر، زائران و افغانه هم وجود دارند. بحث‌های دهه اخیر در باب زیارت، اهمیت آن را برای حوزه علمیه خراسان روشن و نسبت زیارت و حوزه را جدی‌تر کرده است. از منظر تعامل حوزه و نظام، گاهی ظرفیت‌های

اجتماعی زوار و ارتقای آن مدنظر است؛ اما ظرفیت‌هایی هم در حوزه ارتباطات حوزه و نظام به وجود می‌آید و رفت‌وآمدهای زیارتی و همایشی فراوان مسئولان و نخبگان به مشهد، فرصت‌های حاشیه‌ای بسیاری را برای ارتباط با آنان به وجود می‌آورد که حتی برای قم، با وجود نزدیک‌بودنش به پایتخت، در این حد نیست. از این فضا و نعمت مجاورت با امام هشتم (ع)، می‌توان برای هم‌فکری و هم‌دلی با نخبگان استفاده کرد.

مبحث دیگر، نسبت حوزه با جامعه مهاجر و نیز با سایر کشورهای هم‌جوار استان است. افغانستان به دلیل پیش‌روی و گسترش جهان اسلام، هنوز برای جامعه جهانی بحثی جدی است. برای ما هم مهم است؛ چه در دوران مهاجرت‌ها و چه الآن.

حوزه خراسان فضای دیگری هم برای حضور فعال‌تر در الگوی توسعه منطقه و استان دارد و می‌تواند در توسعه استان و حتی توسعه منطقه، نقش‌های فعال‌تری را داشته باشد؛ مباحثی نظیر معماری شهری، توسعه کلان‌شهرها و غیره.

### نظریه پردازی و ابعاد آن

کارکرد نظریه‌پردازی دین از مهم‌ترین و اولویت‌دارترین مسائل در بحث همکاری حوزه و روحانیت با نظام است. برداشت من این است که در شش حوزه، نیازهای مبرمی وجود دارد که بر زمین مانده یا مسئله‌ساز است و با گذر زمان، فرصت‌هایش را از دست می‌دهیم:

بخش اول، تکمیل و تجمیع نظریه‌ها و کارهای جسته‌گریخته در مبانی نظام اسلامی است. بخش دوم، نظام‌سازی است. نظام‌سازی‌ای بر اساس قانون اساسی و اصلاحات آن شکل گرفت؛ اما نمی‌تواند متوقف شود و روی زمین بماند. در مباحث نظام پارلمانی، تفکیک قوا، اختیارات قوا، ارتباط قوا و غیره، ابهامات جدی و حل‌نشده وجود دارد که باید به‌طور پیوسته تکمیل و تعمیق شود.

بخش سوم، مفاهیم عامی است که می‌توانند تمدن‌سازی کنند. نظیر کاری که غرب پس از رنسانس در چند مفهوم

نظری پایه‌دنبال کرده و مدام نظریه‌سازی می‌کنند تا کل حیات فردی و اجتماعی را با آن‌ها درگیر کند؛ اومانیسم، آزادی، حقوق بشر، سکولاریسم و غیره. ما هم احتیاج به نظریه‌سازی‌های پیوسته در مفاهیم پایه نظام اسلامی نظیر عدالت داریم؛ نظریه‌هایی که مدام تکامل پیدا کنند و فهم اجتماعی و نخبگانی را به هم نزدیک‌تر کنند.

حوزه چهارم، بحث سیاست‌گذاری‌ها و قوانین و رفع ابهام‌ها و خلأهای آن است. مقوله پنجم، حوزه تولید علم و اسلامی کردن علوم انسانی است. بالاخره نظام ما تجربه انقلاب فرهنگی را داشته و نمی‌تواند دانشگاه‌ها را دوباره تعطیل کند! به جوان‌های مردم هم نمی‌توانیم بگوییم که دانشگاه‌ها نروند و پنجاه سال در آن‌ها بنشینند!

محور ششم، ترکیب سبک زندگی و توسعه اجتماعی است که با بحث‌های فردی و اجتماعی درگیر می‌شود و حجم قابل توجهی را ایجاد می‌کند.

### رهبری شهم‌ترین نمود کادر سازی حوزه

ما دو تجربه تعیینی در انتخاب ولی فقیه داریم، یعنی بدون این که ثبوت یا اثباتاً فکری برای رهبری شده باشد، در هر دو مقطع، آثار خود را نشان داد.

اما آیا تربیت رهبر اجتماعی در بالاترین سطح، قابل تربیت و برنامه‌ریزی است؟ می‌توانیم تکنیسین یا حتی دانشمند تربیت کنیم؛ اما آیا رهبر اجتماعی هم می‌توان تربیت کرد؟ اصلاً رهبران اجتماعی تربیت‌پذیرند؟ یعنی آیا روحانیت می‌تواند با یک برنامه‌ریزی مشخص، سعی خود را معطوف کند به این که یک رهبر از دلش بیرون آید؟

در برخی از مجموعه‌های اجتماعی جهان غرب، مثل هاروارد یا برخی دپارتمان‌های آکسفورد، مدعی هستند که چنین کاری را می‌کنند. آیا واقعاً چنین است؟ و اگر باشد، آیا الگوهای عرفی برای مصادیق دینی هم قابل تعمیم است؟

خاصیت رهبری سیاسی اجتماعی در جامعه، صرفاً در دانش و کارآمدی خلاصه نمی‌شود؛ علاوه بر صلاحیت علمی، صلاحیت معنوی و مدیریتی

نیز در مبانی ولایت فقیه وجود دارد. هم چنین نیاز به کاربزمادار، به‌معنای خاص جامعه‌شناسی، بلکه به آن معنا که بتواند ایمان مردم را با خود همراه کند و حرکت دهد. رهبر باید بتواند همراهی ایمانی جامعه را داشته باشد. ممکن است افرادی به دلایل مختلف چنین وجه کاربزماتیکی نداشته باشند؛ مثلاً شخصیت گفتاری یا رفتاری‌شان چنین توانی نداشته باشد.

اگر ولایت فقیه را فقط در صلاحیت‌های معرفتی، اخلاقی و کارآمدی تعریف کنیم، بحث از امکان برنامه‌ریزی در آن مقداری قابل تأمل‌تر می‌شود. اما وقتی صحبت از لحظه انتخاب رهبر می‌شود، دیگر نمی‌توان برای آن لحظه به درستی برنامه‌ریزی کرد. من برداشتم از صحبت آقا، که باید در حوزه دهمیست‌نفر صلاحیت رهبری داشته باشند، به معنای یک برنامه‌ریزی تعیینی نیست که مثلاً یک کالج یا دانشکده رهبر سازی ایجاد کنیم تا تحصیل کنند و امتحان بدهند و گزینش شوند تا به آن نقطه برسیم! نگاه ایشان یک زمینه‌سازی است، نه برنامه‌ریزی.

ما می‌توانیم برای حوزه‌های علمی برنامه‌ریزی کنیم؛ بگوییم مثلاً صد نفر متخصص در فلان رشته می‌خواهیم و با برنامه‌ریزی علمی در یک دوره مشخص به این هدف برسیم؛ چیزی مثل تربیت پزشک و مهندس. اما در حوزه رهبری، حداقل در یک تصویر اولیه، کار بسیار دشوار و بلکه غیرممکن است.

اما می‌توان در دو محور زمینه‌سازی کرد؛ یکی این که برنامه‌ریزی‌ها به گونه‌ای باشد که از دل نظامات حوزه، صرفاً متخصصان بیرون نیایند؛ یعنی امکان بروز و ظهور رهبران اجتماعی هم وجود داشته باشد. این یک بحث فکری و اجتماعی است که رهبران چگونه در دل یک گروه اجتماعی پرورش پیدا می‌کنند؟ چگونه یک محیط می‌تواند رهبر ساز باشد؟ ما باید در فضای حوزه‌های علمیه به سمت ایجاد چنین محیطی برویم.

یک محور دیگر هم برمی‌گردد به تفویضی که هم‌اکنون در مجلس خبرگان در اختیار روحانیت است و درباره این نهاد می‌تواند حساسیت‌هایی داشته باشد. البته اگر روحانیت همه تلاش خودش را برای سلامت خبرگان و صلاحیت نمایندگان انجام دهد، این سازوکار نهایتش یک رهبر قانونی را ارائه می‌کند؛ اما آن چیزی که انتظار می‌رود، یک رهبر اجتماعی است و انتخابی که با اقناع اجتماعی همراه باشد. بنابراین سهم محور اول مهم‌تر است که محیط حوزه باید برای رهبر سازی فعال شود.

حوزه شیعه در طول تاریخ در معرض حکومتی با مشروعیت کامل قرار نداشت و طبیعتاً مباحث نظری آن نیز شکل نگرفته و تازه است و باید حق داد که اختلاف دیدگاه وجود داشته باشد.

هرچه زمان بیشتری می‌گذرد، هم فرصت‌های بیشتری از دست می‌رود و هم انتظارات بیشتری ایجاد می‌شود؛ با گذشت بیش از سه دهه، حوزه و روحانیت به صورت جدی‌تری در مقابل این پرسش قرار می‌گیرند که نرم‌افزار زندگی دینی و اجتماعی را چگونه تعریف و تأمین می‌کنند؟